

خلافت بر می‌گردد!

پس از سقوط خلافت در بیست‌وهشتم ماه رجب سال 1342 قمری، مسلمانان قدرت سیاسی و فکری خود را در سطح جهان از دست دادند، و این امر به تدریج باعث عقب‌مانده‌گی و انحطاط فکری-سیاسی مسلمانان گردیده‌است. از این‌که از جمله مسؤولیت‌های حیاتی دولت خلافت؛ حفظ وحدت مسلمانان و دفاع از عزت و نوامیس امت و مقدسات اسلام می‌باشد. بناً پس از نابودی دولت خلافت، دسایس عظیمی جهت ایجاد تفرقه و بروز خصومت میان امت به راه انداخته شد. چنان‌چه ترویج مفکورهٔ نشنلیزم (ملت‌گرایی) و راه اندازی جنگ فکری علیه مسلمانان از عمده‌ترین دسایس غرب عنوان می‌گردد. پخش و نشر این مفکوره در جهان اسلام باعث شد تا سرزمین‌های اسلامی از بدنهٔ دولت خلافت جدا گردد که این حالت در نهایت منتج به سقوط اسفبار خلافت اسلامی گردید. و پس از نابودی خلافت، زمینهٔ انتشار آن بیشتر وسعت یافت که باعث تفرقهٔ فزاینده میان گروه‌های اسلامی، اقوام و قبایل بزرگ در سرزمین‌های اسلامی گردید تا جائی که قبایل بزرگ را به اقوام خورد و کوچک پارچه پارچه نموده و تنازعات مهلک و مداوم را در میان آنها شعله‌ور ساخته‌است. از سوی دیگر، رهبران دولت‌های غربی فجیع‌ترین نوع ظلم و جنایات وحشیانهٔ خود را به بهانه مبارزه علیه تروریسم در حق مسلمانان روا داشته‌اند، که کشتار دایمی مسلمانان افغانستان، فلسطین، میانمار، سوریه، یمن، عراق... از سوی حکام خائن را تاریخ هرگز فراموش نمی‌کند.

قابل یادآوری‌ست که ایدیولوژی سوسیالیسم با شعارهای انقلابی وارد سرزمین‌های اسلامی گردید و عده‌ای از مسلمانان سطحی فکر را تحت شعاع خود قرار داد. در حالی که مفکوره سوسیالیسم با تأثرپذیری از ماتریالیسم مخالفت خود را علیه غریزهٔ تدین اعلام می‌داشت که این خود بطور آشکار فطرت انسان را رد و نادیده می‌گرفت. از سوی دیگر، ملکیت فردی که یکی از نیازهای فطری انسان می‌باشد، از دیدگاه سوسیالیسم منتفی و غیر قابل پذیرش بوده، و تحت عنوان عدالت اجتماعی، ملکیت افراد را به زور تصاحب کرده و بین سایر افراد تقسیم می‌نمودند. صرف‌نظر از همه، سوسیالیسم باعث کشتارهای جمعی انسان‌ها گردید که تاریخ مثل آن را تا هنوز ندیده‌است؛ قتل‌های عام و صد میلیونی لنین، استالین و ماهو گوشه‌ی از جنایات رهبران سوسیالیست را انعکاس می‌دهد. در حقیقت تناقص ایدیولوژیک سوسیالیسم باعث ناکامی این مفکوره در سطح جهان گردید و نه تنها این‌که نتوانست پیروان فکری خود را از شر کپی‌تالیسم نجات دهد، بلکه خود در ورطهٔ آن به زانو درآمد.

پس از ناکامی سوسیالیسم، کپی‌تالیسم (سرمایه‌داری) - که پس از جنگ سرد از سوی امریکا به جهان حمل می‌گردد- وارد عرصهٔ بین‌الملل شد که آن نیز به نوبهٔ خود باعث فجایع عظیم‌تری نسبت به سوسیالیسم برای بشریت در سطح دنیا گردیده‌است. یکی از بزرگ‌ترین فاجعهٔ کپی‌تالیسم فراهم‌آوری آزادی‌های مطلق برای بشریت تحت چهارچوب دموکراسی عنوان می‌گردد. تعدادی از روشن‌فکران غربی و مستشرقین، دموکراسی را منحیث مفکوره مدرن به رُخ جهانیان می‌کشند، درحالی که دموکراسی آنچنان که ادعاء می‌گردد، مدرن نیست؛ زیرا تاریخ آن به عصر یونان باستان - 2500 سال قبل از میلاد - بر می‌گردد. این درحالی‌ست که دموکراسی در سطح دنیا به سرحدی بدنام گردیده‌است تا جائی که حتی مفکرین غربی از افتضاح و بدبختی‌های بالقوهٔ آن حرف به زبان می‌آورند. طوری که «افلاطون» می‌گفت: "دموکراسی مظهر حاکمیت طبقه‌ی پست جامعه است." ظاهراً دموکراسی یک مفکورهٔ زیبا به نظر می‌رسد، اما در میدان عمل چیزی جز بدبختی برای بشریت به ارمغان نمی‌آورد. دموکراسی به انسان‌ها آزادی‌های بی‌حد

و مرز اعطاء می کند و انسان ها با اعمال چنین آزادی ها، تلاش می کنند تا طبق فرمایش و دستور خود شان عمل کنند، که این امر مداخله الله سبحانه و تعالی در امور فردی و جمعی را منتفی می سازد.

از طرفی، رُخ دیگر دموکراسی، جنگ و اشغال سرزمین ها تعریف شده است. چنان که «هیلین تامس» می گفت: "میله تفنگ، یگانه وسیله نشر دموکراسی است و بس!" امروزه می بینیم که حملات تروریستی بالای انسان ها، بخصوص مسلمانان از سوی دولت ها، گروه ها و تروریستان وحشی صفت در سراسر دنیا تحت چتر دموکراسی صورت می گیرد که تازه ترین نوع جنایت وحشیانه آن حادثه تروریستی زیلانده جدید می باشد. یکی از پدیده مخرب دیگر کپیتالیسم، فردگرایی (Individualism) می باشد که باعث فروپاشی بافت اجتماعی و نظم خانواده ها می گردد، زیرا انسان های فردگرا دنیا را از عینک فردی دیده که در آن تمایلات و خواهشات نفسانی شان تأمین گردد که در اینصورت نظم اجتماعی قربانی این طرزفکر گردیده و به مرور زمان باعث بحران های روانی برای انسان های فردگرا شده که در نتیجه به افسردگی و تکالیف روانی دچار شده و سنگ تمام به زندگی شان می زنند. علاوه، کپیتالیسم بشریت را با فجایع محیط زیستی از قبیل گرمایش زمین و آلودگی هوا نیز مواجه ساخته است که به دلیل آن سالانه بیش از 9 میلیون انسان جان خود را از دست می دهد. زیرا اساسی ترین عوامل گرمایش زمین افزایش گازات گلخانه ای می باشد، که مؤلد اصلی آن کمپنی های بزرگ غربی به شمار می رود که باعث تخریب لایه های محافظتی زمین (اُزن) گردیده است.

در حقیقت مفکوره های فرسوده از قبیل سوسیالیسم، کپیتالیسم، دموکراسی و نشنلیزم بشریت را در طول تاریخ به مرگ تدریجی محکوم کرده اند و زمین، آب، هوا، حیوانات و نباتات را طی یک قرن به تباهی کشانیده اند، بناء نیاز جدی ست تا جلو بحران های کنونی گرفته شود. چنان که سوسیالیسم به زباله دانی تاریخ انداخته شد، نشانه های زوال کپیتالیسم و دموکراسی نیز قابل درک است؛ همان طوری که، در تازه ترین مورد مورخ 2 اپریل 2019م، نشریه فارن پالیسی (Foreign Policy) با دلایل روشن به اثبات رسانده است که امپراتوری امریکا در قرن بیست و یکم به مرد مریض مبدل شده و عاجزتر از آن ست تا منافع ملی خود را از فرط ابتلا شدن به خطر نجات دهد. زیرا، دولت چین منحص غول اقتصادی و روسیه منحص قدرت نظامی، نظم جهانی لیبرال و سرمایه داری را از لحاظ اقتصادی و نظامی در سطح بین الملل به چالش فاحش روبرو ساخته است. اما قابل ذکر است که چین و روسیه نمی توانند منحص بدیل امریکا در عرصه سیاست بین الملل عرض اندام کنند، زیرا این ها فاقد ایدئولوژی و نظم جهانی می باشند تا بوسیله آن به جهان گشائی و رهبری جهان نایل گردند؛ فلهدا، تنها خلافت می تواند بدیل نظم کنونی جهان باشد.

شرایط کنونی بیشتر از پیش آماده و تشنه تأسیس دوباره خلافت اسلامی می باشد تا بشریت را از ورطه بدبختی و هلاکت نجات دهد، زیرا خلافت دارای ایدئولوژی جهانی ست که طبق آن نظم جهان را با توجه به فطرت بشر رهبری می نماید. از طرفی دیگر، نفوس میلیاردی و ارتش میلیونی مسلمانان، کثرت نیروی جوان در میان مسلمانان، ستراتیژیک و جیوپولتیک بودن سرزمین های اسلامی، وفور منابع طبیعی و انرژی تجدید پذیر در سرزمین های اسلامی و پیشکش نمودن سیستم و راه حل های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جهت رفع بحران های کنونی همه و همه نشانه های اساسی برای برگشت دولت خلافت می باشد. انسان ها ایدئولوژی های باطل و بیکاره بشری را در طول تاریخ تجربه کرده اند؛ و برای بشریت چاره جز چنگ زدن به ریسمان الله سبحانه و تعالی از طریق تأسیس دولت اسلامی راه دیگر باقی نمانده است، از همین رو گفته می توانیم که خلافت اقتضای هر زمان و مکان می باشد.

در آخر با بررسی حالات فعلی مسلمانان در سراسر جهان، متوجه می‌شویم که مسلمانان در هر گوشه و کنار جهان از نظام و حکام فعلی شان سخت ناراض هستند و امید شان را نسبت به آنان از دست داده‌اند. موج اعتراضات دسته‌جمعی مسلمانان علیه حکام جابر و خاین و نظام‌های فاسد آن در سرزمین‌های اسلامی بیان‌گر نارضایتی شدید مسلمانان نسبت به حکام و نظام‌های فعلی می‌باشد. چنان‌که، بیداری فکری و سیاسی در سطح امت نیز رو به رشد است و امت امروزی، امت دهه‌های قبلی نیست، زیرا این بیداری فکری و سیاسی باعث شده تا مسلمانان اهداف شوم استعمار را درک کنند و تحت چهارچوب تحرکات و گروه‌ها برای اقامهٔ خلافت اسلامی به پیکارهای فکری-سیاسی متوسل گردند. از این‌رو، قراین و نشانه‌های روشن برای برگشت دوبارهٔ اسلام تحت چتر خلافت در عرصه سیاسی و جهانی هرچه بیشتر از گذشته قابل رویت است.

مسلم بغلانی